

فیث گبرا و نیابت عام

درس چهاردهم

**آنچه در این درس فرا خواهیم گرفت:**

نیابت عام

ولایت فقیه

حکومت از نگاه آموزه‌های اسلامی

## پیش‌درآمد

یکی از بحث‌های حسّاس، مهم و اساسی مربوط به دوران غیبت حضرت مهدی علیه السلام بحث حاکمیت اسلامی در این دوران است. در این باره، میان اندیشوران شیعه، دیدگاه‌های متفاوتی پدید آمده است. برخی از فقیهان شیعه، بر این باورند که تشکیل حکومت اسلامی در دوران غیبت کبرا، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. این گروه، با بهره‌مندی از سخنان پیشوایان معصوم علیهم السلام، بر این باورند که فقیهان عادل، باید پا پیش گذاشته، به این مهم جامه عمل بپوشانند و اگر یکی از آن‌ها چنین کرد، بر دیگران است تا از او حمایت و پیروی کنند.

برابر دیدگاه نخست، عده‌ای بر این گمانند که برپایی حکومت اسلامی، از ویژگی‌های پیشوای معصوم علیه السلام بوده، دیگران را در این عرصه نه فقط توانی نیست که مجالی هم نیست.

در این درس، در پی آنیم به اندازه‌ی ممکن، بحث نیابت عام را بررسی کرده، به وضعیّت حکومت اسلامی در دوران غیبت کبرا اشاره‌ای داشته باشیم.<sup>۱</sup>  
پیش از آن که وارد بحث شویم، لازم است مقدمه‌ای را یادآور شویم.

---

۱. بدون شك بحث در این موضوع، گستره‌ی بسیار وسیعی دارد و هر یک از موضوعات خود، درس یا درس‌هایی را در بر می‌گیرد؛ اما به دلیل مجال اندک، در این اثر، فقط به صورت اشاره از آن می‌گذریم و علاقه‌مندان را به آثار فاخر و ارزشمندی که در این زمینه به رشته‌ی تحریر در آمده است ارجاع می‌دهیم.

## غیبت کبرا

با پایان یافتن دوران "غیبت صغرا" در سال ۳۲۹ق و رحلت چهارمین سفیر حضرت مهدی علیه السلام «غیبت کبرا» و به بیان توقیع شریف «غیبت تامه»<sup>۱</sup> آغاز شد که تا امروز ادامه داشته و تا فرارسیدن روز ظهور آن حضرت نیز ادامه خواهد یافت.

همان گونه که اشاره شد، از این دوران در روایات با «غیبت تامه» تعبیر شده و اصطلاح «غیبت کبرا» در روایات نیامده است، اگر چه در برخی روایات اشاره شده است که از دو غیبت حضرت، یکی کوتاه و دیگری دراز مدت است.

برخی ویژگی‌های این غیبت که آن را از دوران نخست متفاوت می‌سازد، عبارت است از:

۱. طولانی بودن و نامعین بودن مدت این دوران: بر خلاف غیبت صغرا، این غیبت، زمانی طولانی را در بر خواهد گرفت.

۲. نامشخص بودن پایان آن: دوره غیبت کبرا محدود خواهد بود؛ اما پایان آن نامشخص است و جز خداوند از آن آگاهی ندارد.

۳. قطع ارتباط ظاهری با امام زمان علیه السلام در این دوران: به گونه‌ای که ارتباط موجود در زمان غیبت صغرا در این دوران وجود نخواهد داشت.

۴. عام بودن نیابت در این دوران: بر خلاف دوران غیبت صغرا که ارتباط مردم با آن حضرت، از راه نواب خاص صورت می‌گرفت، در این دوران دیگر سفارت و نیابت خاص وجود ندارد و یگانه مرجع مردم، نایبان عام آن حضرت هستند؛ که با ملاک‌هایی که در روایات ذکر شده، قابل تشخیص است. در این دوران مجتهدان جامع شرایط در جایگاه نایب عام، وظیفه اداره جامعه را بر عهده دارند.

۵. فراگیر شدن حاکمیت ستم و جور در زمین: از ویژگی‌های مهم این دوران، گسترش ستم است. که هر چه به گاه ظهور نزدیک‌تر می‌شود بر شدت آن افزوده می‌شود.

۱. شاید مقصود از "غیبت تامه" این باشد که این پنهان‌زیستی که در دوران کوتاه‌مدت، با ارتباط مردم به واسطه نایب‌های چهارگانه و نیز ملاقات‌هایی، به صورت ناقص بود، با پایان یافتن نیابت خاص و نیز بسته شدن در ملاقات، تمام و کامل شد.

۶. شدید شدن آزمایش‌های الهی: اگر چه از سنت‌های الهی در همه دوران‌ها امتحان و آزمایش‌های بندگان است؛ اما به دلیل‌هایی این امتحان‌ها در دوران غیبت کبرا شدت بیشتری می‌یابد؛ به ویژه در آستانه ظهور، این امتحان‌ها جدی‌تر می‌شود. بنابراین نیابت عام در جایگاه یکی از ویژگی‌های دوران «غیبت کبرا» دارای اهمیت است.

### نیابت عام

پس از پایان دوران «غیبت صغرا» و نیابت خاص و با آغاز «غیبت کبرا» هدایت شیعیان با عنوان «نیابت عام» از طرف حضرت مهدی علیه السلام شکل گرفت؛ به این صورت که امام، ضابطه‌ای کلی و صفات و مشخصاتی عام به دست داد که در هر عصر، فرد شاخصی که آن ضابطه - از هر جهت و در همه ابعاد - بر او صدق کند، نایب امام شناخته شود و به نیابت از او در امر دین و دنیا، سرپرست جامعه باشد، سخنش سخن امام و اطاعتش واجب و مخالفش حرام خواهد بود.

در این باره روایاتی چند نقل شده است؛ از جمله:

۱. اسحاق بن یعقوب، درباره تکلیف شیعیان در غیبت کبرا از امام مهدی علیه السلام پرسید و توقع ذیل در پاسخ او صادر گردید:

... وَأَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَقَعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ  
وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ؛<sup>۱</sup>

... و اما در پیشامدهایی که برای شما رخ می‌دهد، باید به راویان اخبار ما (دانشمندان علوم دینی) رجوع کنید؛ ایشان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدای بر آنانم.

این روایت، از روشن‌ترین روایات در بیان ولایت عام است. بیشتر افرادی که به این روایت تمسک کرده‌اند، بیشتر به فقره دوم آن (فَأِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)، توجه داشته‌اند.

۱. شیخ طوسی، کتاب الغیبة، ص ۲۹۰، ح ۲۴۷؛ شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۴.

۲. امام عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده است که فرمود:

«لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَالِدَالِينَ عَلَيْهِ  
وَالذَّائِبِينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ وَالْمُنْقِذِينَ لَضَعْفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شُبَّانِ إِبْلِيسَ  
وَمَرَدَاتِهِ وَمِنْ فِخَاحِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَلَكِنَّهُمْ الَّذِينَ  
يَمْسِكُونَ أَزْمَةَ قُلُوبِ ضَعْفَاءِ الشَّيْعَةِ كَمَا يُمَسِكُ صَاحِبُ السَّقِينَةِ سَكَانَهَا  
أَوْلَيْتُكُمْ هُمْ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ!»<sup>۱</sup>

اگر نبود دانشمندانی که پس از غیبت قائم شما، به سوی او دعوت می‌کنند و به سوی او رهنمون می‌شوند و از دین او دفاع می‌کنند و بندگان ناتوان را از دام‌های شیطان و مریدهای شیطانی نجات می‌دهند، احدی باقی نمی‌ماند، جز این که از دین خدا مرتد می‌شدند؛ ولی این دانشمندان، زمام دل ضعفا را به دست می‌گیرند؛ همان‌گونه که ملوان‌ها، زمام کشتی را به دست می‌گیرند و سرنشین‌های کشتی را از خطر مرگ حفظ می‌کنند. این‌ها نزد خدای تبارک و تعالی برترین هستند.

۳. امام حسن عسکری علیه السلام درباره فقیهان راستین، ویژگی‌های آن‌ها و مسؤولیت جامعه برابر آن‌ها، فرموده است:

«وَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا لِهَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ  
مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلَدُوهُ...»<sup>۲</sup>

... و اما هر یک از فقیهان که بر نفس خود مسلط باشند و دین خود را حفظ کنند با هوای نفس خود مخالفت ورزد و امر خدا را اطاعت کند، بر همگان واجب است از او تقلید نمایند.

۴. مرحوم کلینی، شیخ صدوق و شیخ طوسی روایتی را که به «مقبوله عمر بن حنظله» معروف است، از امام صادق علیه السلام به مضمون ذیل نقل کرده‌اند:

«... مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مِمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَعَرَفَ

۱. طبرسی، احتجاج، ج ۱، ص ۱۸ و ج ۲، ص ۴۵۵؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، ص ۲۲۳.

۲. عاملی، شیخ حر، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۳۳۴۰۱.

أَحْكَامَنَا فَلْيُرْضُوا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا...<sup>۱</sup>

...هر کدام از شما که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما صاحب نظر باشد و احکام ما را بداند، او را به حکومت برگزینند که من او را بر شما حاکم قرار دادم... .

به راستی همین نایبان عام حضرت مهدی علیه السلام هستند که در طول غیبت کبرا، دین مقدس اسلام را از انحراف حفظ نموده، مسایل مورد نیاز را برای مسلمانان بیان کرده‌اند و دل‌های شیعیان را بر اساس باورها درست، استوار ساخته‌اند. تمام موفقیت‌های مختلف، با مجاهدت و تلاش خستگی‌ناپذیر محدثان و فقیهان شیعه - از اواخر غیبت صغرا تا به امروز - بوده و حیات و شادابی و پویایی تشیع را تضمین نموده است.

یکی از دانشوران معاصر، دربارهٔ چگونگی «نیابت عام» و بروز اندیشهٔ «ولایت فقیه» چنین نوشته است:

شیعیان، تا زمانی که امیدی به تشکیل حکومت نداشتند، به طور ارتكازی و با الهام‌گرفتن از امثال روایات "عمر بن حنظله" و "ابو خدیجه" و "توقیع صادر از ناحیه مقدسه"، نیازهای روزمره خو را با رجوع به فقهای بلاد برطرف می‌کردند و در واقع، فقهای واجد شرایط را «نواب عام حضرت مهدی علیه السلام» می‌شمردند (در برابر «نواب خاص» در زمان غیبت صغرا)؛ ولی از هنگامی که بعضی از حکام شیعه اقتداری یافتند، مسأله ولایت فقیه در زمان غیبت کبرا به صورت جدی تری مطرح شد و با گسترش این مباحث در میان توده‌ها، حکام و سلاطین شیعه برای مشروع جلوه دادن حکومتشان کوشیدند موافقت فقهای بزرگ را به دست آورند و حتی گاهی رسماً از آنان اجازه می‌گرفتند و متقابلاً فقها هم این فرصت‌ها را برای نشر معارف اسلامی و ترویج مذهب تشیع مفتهم می‌شمردند؛ ولی ظاهراً در هیچ عصری، هیچ سلطانی حاضر به تحویل دادن قدرت به فقیه واجد شرایط نبوده؛ چنان‌که هیچ فقیهی هم امیدی به دست یافتن به چنین قدرتی نداشته است و در واقع با

۱. شیخ کلینی، کافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰؛ شیخ طوسی، تهذیب، ج ۶، ص ۲۱۸، ح ۶.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود که عملاً ولایت فقیه به معنای واقعی کلمه

تحقق یافت و نیاز به بررسی‌های دقیق درباره مبانی و فروع آن آشکار گشت.<sup>۱</sup>

این جا به صورت فشرده به برخی بحث‌ها در این زمینه اشاره می‌کنیم.

### ولایت فقیه

مسأله «ولایت فقیه» که پیشینه آن به آغاز فقه باز می‌گردد، یکی از مهم‌ترین مسایل جامعه شیعی است؛ به گونه‌ای که اندیشه سیاسی پیروان مکتب اهل بیت علیهم‌السلام در عصر غیبت کبرا - به‌ویژه دوران معاصر - با آن گره خورده است.

از آنجا که در دوران معاصر بزرگ‌ترین تحوّل اجتماعی در امت اسلامی به نام انقلاب اسلامی ایران بر این باور سترگ بنا شده، بحث درباره آن، امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است.

از سوی دیگر، یگانه فریاد ظلم‌ستیزی و مقابله با زیاده‌خواهی استکبار جهانی، برخاسته از این تفکر ارجمند و اصل مرقّی است که دشمنی‌های فراوانی را از طرف ستمگران و استکبار جهانی در پی داشته است. این خود، اهمّیت پرداختن به این بحث را دوچندان ساخته است.

### جایگاه ولایت فقیه در باورهای شیعه

«ولایت» واژه‌ای عربی است که از نگاه لغوی، از کلمه «ولی» گرفته شده است و به کسر و فتح «واو» خوانده می‌شود. «ولی» در لغت عرب، به معنای آمدن چیزی است در پی چیز دیگر؛ بدون آن که فاصله‌ای میان آن دو باشد؛ از این رو، این واژه در معانی «دوستی»، «یاری»، «پیروی»، «تصدی امر غیر» و «سرپرستی» استعمال شده که وجه مشترک همه این معانی «قرب معنوی» است.

از میان این معانی، معنای سرپرستی و تصرّف در کار دیگری، با آنچه از ولایت فقیه اراده می‌شود، همخوانی بیشتری دارد. کسی که عهده‌دار کاری می‌شود، بر آن ولایت یافته و «مولا» و «ولی» آن امر محسوب می‌شود.

۱. مصباح یزدی، محمد تقی، فصلنامه حکومت اسلامی، ش ۱، مقاله اختیارات ولی فقیه در خارج از مرزها.

بنابراین، کلمه ولایت و هم‌ریشه‌های آن (مانند ولی، تولیت، متوکی و والی) دلالت بر معنای سرپرستی، تدبیر و تصرف دارد.

واژه «فقیه» در لغت، به معنای کسی است که فهمی عمیق و دقیق دارد و از ریشه فقه گرفته شده که به معنای غلبه علم و فهم و ادراک درباره چیزی است. در اصطلاح، فقیه کسی است که بتواند احکام شرعی را از آیات قرآن و سخنان معصومان علیهم‌السلام استنباط و استخراج کند.

#### ادله ولایت فقیه

«ولایت فقیه» هم از راه عقل و هم از راه روایات و احادیث ثابت است.

از آن جا که در بخش نیابت عام به برخی روایات در این باره اشاره شد، این جا به صورت مختصر به دلیل عقلی اشاره‌ای می‌کنیم.

همان‌گونه که پیش از این یاد شد، در عصر غیبت، دسترسی به پیشوای معصوم علیه‌السلام امکان پذیر نیست و تشکیل حکومت هم ضروری است؛ بنابراین باید فردی ولایت و حکومت را بر عهده بگیرد؛ بدین منظور، سه راه پیش رو داریم: یا این که «ولایت غیر فقیه» را بپذیریم یا «فقیه غیر عادل» یا «ولایت فقیه عادل» را.

عقل هر انسان حکم می‌کند «غیر فقیه» و «فقیه غیر عادل» شایسته ولایت و حکومت نیست؛ چرا که این جا تشکیل حکومت اسلامی مورد بحث است و برای پیاده کردن حکومت اسلامی و اجرای احکام دین، باید فردی زمام این امر را به عهده گیرد که به احکام اسلامی به طور ژرف و اساسی آشنا بوده و شیوه اداره حکومت را هم بداند و در عین حال، پرهیزگار و متعهد باشد، تا امر حکومت را فدای خواسته‌های نفسانی و امیال شیطانی خود نکند. افزون بر آن، این که نه فقط درباره حکومت اسلامی، بلکه درباره هر حکومتی، عقل حکم می‌کند جاهلان، جاه‌طلبان و هوسرانان شایستگی زمامداری را ندارند؛ بنابراین فقیه‌ای که به احکام اسلامی و اوضاع سیاسی - اجتماعی زمان خود آگاه بوده و از تقوا و عدالت و تدبیر و مدیریت و کمالات لازم برخوردار باشد، برای حکومت شایسته‌تر از دیگران است.

## ولی فقیه

در اصطلاح، «ولی فقیه» کسی است که عالم به سیاست‌های دینی و برقرار کننده عدالت اجتماعی میان مردم باشد. طبق اخبار، او دژ اسلام و وارث پیامبران و جانشین پیامبر خدا و همچون پیامبران بنی اسرائیل بوده، بهترین خلق خدا پس از امامان علیهم‌السلام است. مجاری امور و احکام و دستورها، به دست او بوده و حاکم بر زمامداران است.<sup>۱</sup>

مسئله «ولایت فقیه» ریشه کلامی دارد؛ ولی جنبه فقهی آن سبب شده است فقیهان از روز نخست، در ابواب گوناگون فقهی از آن بحث کنند و موضوع ولایت فقیه را در هر یک از مسایل مربوط روشن سازند. در باب جهاد و تقسیم غنایم و خمس و گرفتن و توزیع زکات و سرپرستی انفال و نیز اموال غایبان و قاصران و باب امر به معروف و نهی از منکر و باب حدود و قصاص و تعزیرات و مطلق اجرای احکام انتظامی اسلام، فقها از مسئله «ولایت فقیه» و گستره آن بحث کرده‌اند؛<sup>۲</sup> بنابراین در یک تقسیم بندی کلی، دو نوع ولایت تصور می‌شود:

قسم نخست: ولایت، از نوع سرپرستی و اداره امور مؤمنان است؛ همان ولایتی که به قرار دادن خداوند، رسول اکرم و امامان معصوم علیهم‌السلام و در عصر غیبت، فقیه عادل از آن برخوردار است.

قسم دوم: ولایت، ناظر به تصدی امور کسانی است که به سبب کوتاهی در فهم و شعور یا ناتوانی عملی از انجام کارهای خویش و یا عدم حضور، نمی‌توانند حق خود را به طور کامل به دست آورند و لازم است که ولی از طرف آنان و به صلاحدید خودش به سرپرستی و اداره امور این افراد اقدام کند. ولایت پدر و جد پدری بر فرزندان صغیر و یا سفیه و مجنون خود، ولایت اولیای مقتول - ولی دم - ولایت میت، نمونه‌هایی از این قسم ولایت است.<sup>۳</sup>

از جمله آیات زیر را می‌توان ناظر بر قسم دوم دانست.

۱. ر.ک: امام خمینی رضی‌الله‌تعالی‌عنه، رسائل، ج ۲، ص ۹۴-۱۰۲.

۲. معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، مقدمه.

۳. واعظی، احمد، حکومت اسلامی، ص ۱۱۸.

﴿وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لَوِیِّهِ سُلْطٰناً فَلَا یُسْرِفُ فِی الْقَتْلِ﴾<sup>۱</sup>

و هر کس مظلوم کشته شود، به سرپرست وی قدرتی داده‌ایم؛ پس [او] نباید در قتل، زیاده‌روی کند.

و نیز این آیه:

﴿فَإِنْ كَانَ الَّذِی عَلَیْهِ الْحَقُّ سَفِیهاً أَوْ ضَعِیفاً أَوْ لَا یَسْتَطِیعُ أَنْ یُمِلَّ هُوَ فَلِیُمِلِّ وَیِّهٖ بِالْعَدْلِ﴾<sup>۲</sup>

پس اگر کسی که حق بر ذمه او است، سفیه یا ناتوان است یا خود نمی‌تواند املا کند، پس ولی او باید با [رعایت] عدالت، املا نماید.

غفلت از تفاوت اساسی میان این دو قسم ولایت و یکسان پنداشتن آن دو، منشأ خطایی شده است که برخی مخالفان ولایت فقیه بدان دچار شده و پنداشته‌اند ولایت فقیه، از سنخ ولایت بر محجوران و قاصران است و معنای ولایت فقیه، آن است که مردم همچون مجانین و کودکان و سفیهان محجور و نیازمند قیمند، و ولی فقیه، قیم مردم است؛ پس ولایت فقیه، مستلزم نوعی تحقیر و اهانت به مردم و رشد آنان است.<sup>۳</sup>

اساساً اضافه شدن ولایت به وصف عنوانی «فقیه» محدودیت آن را در چارچوب فقه می‌رساند. در واقع، فقه او است که حکومت می‌کند، نه شخص او، پس هیچ‌گونه قاهریت و حاکمیت اراده شخصی در کار نیست.

از همین جا، مسؤولیت مقام رهبری در اسلام، در پیشگاه خدا و مردم روشن می‌شود. او در پیشگاه خدا مسؤول است تا احکام را کاملاً اجرا نماید و مقابل مردم مسؤول است، تا مصالح همگانی را به بهترین شکل ممکن تأمین نماید و عدالت اجتماعی را در همه زمینه‌ها و به صورت گسترده و بدون تبعیض اجرا کند و هرگز در این مسؤولیت کوتاه نیاید.<sup>۴</sup> این جا است که بحث حکومت اسلامی به رهبری فقیه عادل پیش می‌آید.

۱. اسراء (۱۷): آیه ۳۳.

۲. بقره (۲): آیه ۲۸۲.

۳. واعظی، احمد، حکومت اسلامی، ص ۱۱۹.

۴. معرفت، محمدهادی، ولایت فقیه، ص ۱۰ و ۱۱.

## حکومت از نگاه آموزه‌های اسلامی

شکی نیست که حکومت یک ضرورت اجتماعی است. جامعه بشری از آن جهت که از افراد با منافع، علاقه‌ها و سلیقه‌های متعارض تشکیل شده است، به طور ضروری نیازمند حکومت است. نبود حکومت، سبب هرج و مرج و بی‌نظمی خواهد شد.

افزون بر آن، حکومت، در جایگاه اساسی‌ترین عنصر در تنظیم امور جامعه و تضمین اجرای قوانین در پیشرفت مادی و معنوی جوامع، نقش تعیین‌کننده‌ای دارد؛ از این رو مسأله حکومت و اهمیت آن در میان آموزه‌های دینی، جایگاه ویژه‌ای دارد؛ به گونه‌ای که انبوهی از روایات اسلامی، در این زمینه وارد شده است.

امیر مؤمنان علی علیه السلام، در پاسخ به دیدگاه باطل خوارج که حکومت را فقط در محدودهٔ مسؤولیت‌های خداوند می‌دانستند، فرمود:

...وَإِنَّهُ لَأَبْدٌ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ...<sup>۱</sup>

... و همانا مردم ناگزیرند از داشتن زمامدار؛ چه نیکوکار و چه بدکار... .

این فرمایش، ناظر به ضرورت وجود حکومت است و نشان می‌دهد در جامعه بشری اهمیت وجود حکومت، به اندازه‌ای است که حتی وجود حکومت غاصبانه و ولایت سیاسی نامشروع یک فرد ناصالح، بهتر از وضعیت هرج و مرج اجتماعی و فقدان حکومت است؛ زیرا حکومت - هرچند نامشروع و ناموجه - برخی نقص‌ها و خلل‌های اجتماعی را می‌پوشاند و بخشی از نیازمندی‌های مجتمع انسانی را تأمین می‌کند.

روشن است که حاکم نیکوکار، جامعه را به نیکی‌ها و رستگاری هدایت خواهد کرد؛ بنابراین دین، ضمن این که حکومت را یک ضرورت اجتماعی پذیرفته است، بیشترین تأکیدهای خود را بر شکل‌گیری حاکمیت انسان‌های صالح بر مدار دین یادآور شده است.

حکومتی مرجعیت همه جانبهٔ دین را در عرصهٔ سیاست و ادارهٔ جامعه پذیرفته است که دولت و نهادهای گوناگون آن، خود را برابر آموزه‌ها و تعالیم دین و مذهب متعهد

۱. امام علی علیه السلام، نهج البلاغه، خطبه ۴۰.

می‌دانند و سعی می‌کنند در تدابیر و تصمیمات و وضع قوانین و شیوه سلوک با مردم و نوع معیشت و تنظیم انواع روابط اجتماعی، دغدغه دین داشته باشند و در همه این شئون حکومتی از تعالیم دینی الهام بگیرند و آن‌ها را با دین موزون و هماهنگ کنند.<sup>۱</sup>

واقعیت تاریخی، آن است که پیامبر اکرم ﷺ پس از هجرت به مدینه، قبایل اطراف مدینه را به اسلام دعوت کرد و اتفاق و اتحادی به مرکزیت مدینه انبیا به وجود آورد. همواره برداشت و تفسیر مسلمین از این واقعه چنین بوده است که پیامبر ﷺ در مدینه حکومت تشکیل داد و در کنار نبوت و وظایف تبلیغی و ارشادی، زعامت سیاسی مسلمین را نیز بر عهده داشت. این اقدام وی، ریشه در وحی و تعالیم الهی داشت و ولایت سیاسی پیامبر نشأت گرفته از تنفیذ و فرمان الهی بود؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ﴾<sup>۲</sup>؛

پیامبر به مؤمنان، از خودشان سزاوارتر [و نزدیک‌تر] است.

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ﴾<sup>۳</sup>؛

ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته است، داوری کنی.

خداوند در این دو آیه، به پیامبر ﷺ، ولایت بر مسلمین را عطا می‌کند و از او می‌خواهد بر طبق آنچه از قرآن به او آموخته است، میان مردم حکم کند. همچنین در آیات دیگر، مانند این دو آیه زیر، از مسلمین می‌خواهد که از او اطاعت کنند.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ﴾<sup>۴</sup>؛

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و پیامبر را [نیز] اطاعت کنید.

۱. ر.ک: واعظی، احمد، حکومت اسلامی، ص ۳۰.

۲. احزاب (۳۳): آیه ۶.

۳. نساء (۴): آیه ۱۰۵.

۴. نساء (۴): آیه ۵۹.

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾<sup>۱</sup>

ولی چنین نیست؛ به پروردگارت قسم! که ایمان نمی‌آورند، مگر آن‌که تو را درباره آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند.

بر اساس این تفسیر رایج و متعارف، اقدام مسلمانان صدر اسلام به تشکیل حکومت دینی، ریشه در دین و تعالیم آن دارد و اقدامی کاملاً دینی و مشروع است.<sup>۲</sup>

اندیشه سیاسی شیعه

از آنچه گفته شد می‌توان اندیشه سیاسی شیعه را در دو مقطع قابل بررسی دانست:

الف. مقطع حضور امام معصوم علیه السلام

ب. دوران غیبت امام عصر علیه السلام

مقطع حضور امام معصوم علیه السلام

شیعه در باب ولایت سیاسی پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به «نظریه امامت» معتقد است. اعتقاد شیعه در باب شأن و منزلت امامان معصوم علیهم السلام در ولایت سیاسی آنان بر امت خلاصه نمی‌شود و بسی فراتر از آن است. شیعه بر آن است که امامان معصوم علیهم السلام در همه شؤون نبی اکرم صلی الله علیه و آله جز دریافت وحی تشریعی، وارث و نایب او هستند؛ بنابراین، امامان، افزون بر ولایت سیاسی، دارای ولایت معنوی و هدایت دینی جامعه و آموزگار حقایق دینی نیز هستند.

دیدگاه عالمان شیعی در باب ولایت سیاسی در عصر حضور امام معصوم، به طور کامل متحد و صریح و روشن است. شیعه به نظریه امامت معتقد است و ولایت امت را یکی از شؤون امامت امام معصوم می‌داند. این مذهب برحق، کلیه حکومت‌هایی که با

۱. نساء (۴): آیه ۶۵.

۲. واعظی، احمد، حکومت اسلامی، ص ۴۲.

نادیده گرفتن این حق الهی تشکیل می‌شوند، غاصبانه و حکومت جور می‌داند. در این مبنا، عالمان شیعی اختلاف دیدگاهی ندارد؛ زیرا قوام و هویت شیعه با این اعتقاد گره خورده است. آنچه شایسته بحث و بررسی است، اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت است.

### دوران غیبت امام عصر علیه السلام

اندیشه سیاسی شیعه در عصر غیبت، به لحاظ وضوح و روشنی و اتفاق کلمه، برابر و هم‌تراز با اندیشه سیاسی شیعه در عصر حضور امام معصوم نیست. هیچ عالم شیعی، هرگز در زمینه ولایت سیاسی معصومان و امامت آنان تردید نمی‌کند؛ زیرا این تردید، به منزله خروج از تشیع است. امامت معصومان علیهم السلام نه صرفاً یک اتفاق نظر، بلکه جوهره تشیع است. پرسش آن است که آیا چنین اتفاق نظری در باب کیفیت ولایت سیاسی در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام وجود دارد؟

واقعیت آن است که چنین اتفاق نظری از همه جهات وجود ندارد؛ یعنی نمی‌توان یک قول مشخص و ثابت را به همه عالمان شیعی نسبت داد؛ زیرا در برخی زوایای این بحث، میان آنان اختلاف نظرهایی وجود دارد.<sup>۱</sup>

همان‌گونه که پیش از این گفته شد، ویژگی‌هایی، این دوران را با قبل از آن متمایز ساخته است که مهم‌ترین آن‌ها قطع ارتباط مردم با امام خویش است. در این دوران است که مسلمین از پیشوا و رهبرشان بریده، راهی به بهره‌برداری از گفتار و کردار آن حضرت ندارند؛ نماینده و سفیر خاصی نیست و از آن حضرت پیامی شنیده نمی‌شود و نامه و سفارشی از سوی آن حضرت - آن‌گونه که در دوران غیبت صغرا متداول بود - نمی‌بینند.<sup>۲</sup> بنابراین، می‌توان دیدگاه مدافعان "حکومت ولی فقیه" را در جایگاه اصلی مترقی مورد پذیرش دانست.

۱. همان، ص ۹۲-۹۵ (با تصرف).

۲. ر.ک: صدر، سید محمد، تاریخ غیبت کبرا، ص ۳۴.



### منابع برای پژوهش

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، تهران، تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۹ ش.
۲. علی رضا رجالی تهرانی، ولایت فقیه در عصر غیبت، قم، نبوغ، ۱۳۷۹ ش.
۳. حبیب الله طاهری، تحقیقی پیرامون ولایت فقیه، قم، اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۴. عبدالله جوادی آملی، ولایت فقیه ولایت ققاهت و عدالت، قم، اسراء، ۱۳۷۹ ش.
۵. اسماعیل منصوری لاریجانی، ولایت حکومت حکیمانه، قم، خادم الرضا علیه السلام، ۱۳۸۲ ش.